

اشاره:

نیز نگاه نداشته بود یا تنها یک نسخه داشت که در پی بدقولیهای دیگر دوستان، از امانت دادن آن - و یا به عبارت دیگر گزیده شدن دوباره از یک سوراخ - به جمله «نگاه نداشته‌ام» رسیده بود!

این بی‌اعتنایی به آثار، از فروتنی و یا هر چیز دیگری که سرچشمه می‌گرفت، البته کار را دشوارتر می‌کرد. زیرا کتابی در دست نبود تا در باب آن صحبت شود و طرف گفت و گو نیز از صحبت دربارهٔ پیشینه و جزئیات زندگی خود رویگردان بود. پرواضح است، چنین حدی، زمینه‌ساز گسترش آسان فرهنگ نویسندگان بیگانه از راه صحبت‌های تبلیغاتی سهل‌الوصولشان، و به عکس، در پرده ماندن فرهنگ‌های ستودنی خودی خواهد شد.

هرچه بود، دستاورد همکلام شدن با وی، فرارویان است. امیدواریم همین اندازه، مفید اندک فایده‌ای در شناخت فردی قصه‌نویس و قصه‌نویسی فردی باشد:

سادگی، تواضع و فروتنی امیرحسین فردی - قصه‌نویس کودکان و نوجوانان - یکی از ویژگی‌های آشکار اوست. هرچند این ویژگی مثبت، در زمانه‌ای که بسیاری از هنرمندان ما، از هنر، تنها ادا و اطواری آموخته‌اند، ستودنی و مغتنم است اما در اینجا پدیدآورنده مشکلاتی نیز بود! زیرا او به راحتی حاضر نمی‌شد دربارهٔ خود و آثارش صحبت کند. از همین رو، و به منظور پرهیز از تعارفی شدن و بی‌حاصل ماندن گفت و گو، نگارنده، چندین بار کوشید با طرح سؤالاتی گاه جسورانه و حتی با چاشنی پررویی (!) که برخی از آنها در بازنویسی حذف شدند، او را وادار به نشان دادن واکنش و ورود به صحنهٔ دفاع از خود کند اما نتیجه، همچنان پیروزی تواضع بود!

هنگامی که قرار بر مصاحبه با وی شد، نگارنده کوشید آثار او را گردآورد و پس از مطالعه آنها، گفت و گویی جامع فراروی خوانندگان نهاد.

فردی، نه تنها آثار چاپ شدهٔ خود را در مطبوعات، بایگانی نکرده بود، بلکه کتابهای منتشر شده‌اش را



■ از گذشته هایتان بگوئید... کی و کجا متولد شدید؟ و چه زمانی به استعدادتان پی بردید.

□ در سال ۱۳۲۸ در روستایی در دامنهٔ سبلان یعنی جایی که در همین زلزلهٔ اخیر ویران شد متولد شدم. بعدها مثل همهٔ مهاجرها و کسانی که ناگزیر می‌شوند به شهر کوچ کنند، خانوادهٔ ما هم به تهران کوچ کرد. و هنگامی که خواندن و نوشتن را آموختم، به خواندن کتاب علاقه مند شدم. آگاه شدن از ماجراهایی که برای شخصیت‌های داستانها روی می‌داد و همچنین اطلاع از چگونگی رفع مشکلاتشان پس از هر مانع، در من احساسی ایجاد می‌کرد که هر چه بیشتر کتاب می‌خواندم، به کتابخوانی علاقه‌ای بیشتر می‌یافتم. در این زمان، هیچ مشوقی هم نداشتم. و به این گونه، دوران پیش از انقلاب اسلامی را با مطالعه گذراندم که البته فقط از همین علاقه سرچشمه می‌گرفت نه آنکه بر اساس ارتباط با رشتهٔ تحصیلی یا فرض بفرمایید تأثیری ناخواسته از حضور در میان گروهی که کتابخوانی را تشویق و پیگیری کنند، بوده باشد.

به هر حال... اصلی‌ترین، مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین مشوق من آقای اکبر رادی - معلم انشا و علوم اجتماعی سالهای

آخر دبیرستانم - بود. در این دوره کم‌کم به نوشتن سیاه‌مشق‌هایی پراکنده رو آورده بودم و طبیعی بود وقتی معلمی از ادبیات می‌گفت، دانش‌آموزی مثل من، خوشش بیاید و بالعکس، وقتی من در این زمینه علاقه نشان می‌دادم و کار می‌کردم معلم اظهار خشنودی کند و به تشویق دانش‌آموز خود بپردازد. سیاه‌مشق‌هایی را که می‌نوشتم می‌دادم به ایشان و می‌خواندند و راهنمایی‌ها و تشویق‌هایی می‌کردند.

■ در آن زمان می‌دانستید که ایشان در زمینهٔ نمایشنامه‌نویسی و در حیطهٔ هنری فعالیت‌هایی می‌کنند و آثاری چاپ شده دارند، یا خیر؟

□ بله. و اتفاقاً خیلی به آثارشان علاقه مند بودم. در آن زمان که دانش‌آموز ایشان بودم، رمان گونه‌ای سیصد، چهارصد صفحه‌ای - که اکنون آن را جزو سیاه‌مشق‌های ابتدایی‌ام می‌دانم - نوشتم و آن را در اختیار آقای رادی گذاشتم تا نظرشان را بگویند. خواندند و راهنمایی‌هایی کردند.

■ آن را در جایی هم چاپ کرده‌اید.

□ خیر؛ همان‌طور که گفتم سیاه‌مشقی بود که به هیچ‌رو برای چاپ مناسب پنداشته نمی‌شد. اسمش را گذاشته بودم

هر نویسنده‌ای باید منتقد اثر خود باشد

گفتگو با امیرحسین فردی (نویسنده)

● فرشید حسامی

«زیر دیوار سیلان» و دستمایه و موضوع اصلی آن برخورد دهقانها و فتودالها بود که در منطقه ما خیلی زیاد دیده و شنیده می شد و افزون بر آن ریشه های تاریخی دیرینه ای داشت، که از ساخته ها و تخیلات جوان هفده با هجده ساله ای در آن زمان، نشأت و سرچشمه می گرفت. مسلم است که ضعفهای بسیاری داشت اما نشانگر استعدادهایی نهفته در این زمینه بود که بر همان اساس، آقای رادی به صراحت گفتند که اگر مطالعه بیشتری کنم و کار را ادامه دهم، آینده خوبی در این زمینه خواهم داشت. البته پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در رشته طبیعی، دیگر ادامه تحصیل ندادم و به سربازی رفتم و سپس کاری یافتم و دیگر تا مدتها فرصتی نشد که به این قبیل علایق و نیز توصیه معلم خود پردازم.

... تا اینکه در سالهای ۱۳۵۴ به بعد، همراه با آقای فرج سلحشور، بهزاد بهزادپور، تخت کشیان - که مدتها در بخش سینمایی حوزه هنری بود - دوستان دیگر که در آن موقع، دوران نوجوانی را می گذرانیدیم، مسجد محله مان را فعال کردیم و به فعالیت فرهنگی و هنری و به ویژه اداره کتابخانه آن پرداختیم. سرانجام پایگاهی در مسجد تشکیل دادیم که بعدها وقتی انقلاب شد و حوزه اندیشه و هنر اسلامی شکل گرفت، در واقع با دستی کمابیش پرتربه آنجا رفتیم.

■ بنابراین پیش از انقلاب، کار هنری تان فقط در همین برنامه ها خلاصه شده بود و در واقع زندگی جدی تر ادبی تان پس از شکل گیری انقلاب بوده است؟

□ بله. اصلاً زندگی ادبی من، جدا از آن فعالیتهای پراکنده اما براساس علاقه ای بسیار با شروع انقلاب اسلامی همزمان شد. وقتی انقلاب به پیروزی رسید، با در نظر گرفتن توانمندیها و علایقمان دیدیم کاری که می توانیم برای انقلاب انجام دهیم، فعالیت در حیطه های نویسندگی، نقاشی، سینما و به کلی هنری است تا به این وسیله ارزشهای اسلامی را در قالب هنری مانا بیان کنیم. کار و زندگی و گذشته مان را کنار گذاشتیم و به پیشبرد هنر اسلامی و هنری که همخوان با خیزش اسلامی باشد رو آوردیم. در حین کار، براندوخته ها و تجربیاتمان افزوده شد و افزون بر آن، زمینه ای فراهم کردیم تا دیگران هم به کار در این وادی پردازند. از همین رو در سال ۱۳۵۸ حوزه اندیشه و هنر اسلامی را تأسیس کردیم که در واقع صدایی تلقی می شد که تا آن زمان در چنین جامعه ای شنیده نشده بود. از نیروهای مسلمان نویسنده و هنرمندان دیگر دعوت کردیم و جمعی گردآمدند و حوزه اندیشه و هنر اسلامی را فعال کردیم.

■ مؤسسان آن چه کسانی بودند و پیشنهاددهنده اصلی اش که بود و در چه زمانی به این فکر افتاده بود؟

□ آقایان سیدمصطفی رخ صفت، رضا تهرانی، فرج سلحشور، عادل امین و چند تن دیگر که نامشان را اکنون به یاد ندارم.

فکر تأسیس چنین محفلی هم در واقع پس از برگزاری نمایشگاهی از آثار نقاشان مسلمان در سال ۱۳۵۸ پدید آمد.

جرقه اش ظاهراً از آنجا زده شده بود که بعدها در قالب حوزه اندیشه و هنر اسلامی منسجم تر شد و هنرهای، فراتر از نقاشی را دربر گرفت. نمی دانم به طور مشخص چه کسی ابتدا پیشنهاد تأسیس چنین محفلی را مطرح کرد اما آقای رخ صفت بیش از دیگران در این راه زحمت کشید و به سازماندهی هنرمندان پرداخت. در حاشیه کار، استاد محمدرضا حکیمی را نیز می دیدم که گاهی تشریف می آوردند حوزه و مشاورتها و رایزنیهای با ایشان انجام می شد.

هدف آن، این بود که حوزه به عنوان نخستین پایگاه هنرمندان مسلمان به نشر آثاری در این زمینه پردازد و در پیگیری آنها، به پدید آوردن گان آثار کمک کند.

وقتی این حوزه تشکیل شد همه کسانی که در آنجا گرد آمده بودند، اغلب، شب و روزشان را در آنجا می گذراندند، چون وضعیت هنرمندان مسلمان اصلاً به شکل کنونی نبود. ما هیچ سابقه و پیشینه ای در این راه نداشتیم. هیچ نوع کار منسجم و تشکیلاتی دیده نمی شد و تا آن زمان هم چنین کارهایی جدی و اصولی انجام ن داده بودیم. کاری بسیار سخت بود.

سالهای آخر دهه پنجاه فضایی خاص داشت و رقابتها میان هنرمندان، بسیار شدید بود. گروههای مخالف و معارض هم با آن پشتروانه و تجربه ای که پس از سالها فعالیت در این حیطه به دست آورده بودند، به ویژه همراه با تجربه ای جهانی که قطعاً به آنها وصل بودند، فعالیت خاصی داشتند و افکار و اندیشه های خودشان را در قالبهای هنری می ریختند و ذهن مخاطبان را به سوی خود می کشیدند. حوزه که تازه شکل گرفته بود و جوان می نمود، در آن شرایط، آغاز به کار کرد. هیچ هنرمند مسلمانی که شاعری پرآوازه، یا نویسنده ای نامدار و نقاشی بنام در این زمینه باشد، نداشتیم. همگی جوانانی علاقه مند به شمار می رفتند که دست بالا دوران دانشجویی را می گذراندند. تنها پیش برنده کار، یکدستی و شور و عشق افراد بود که بیش از هر چیز مرهون جذابیت خود انقلاب و بخشی هم مرهون تلاش خود دوستان بود.

یادم هست که در آن سالهای ۱۳۶۰ درگیری با منافقین خیلی شدید شده بود و آنها به ترور اشخاص و تخریب مراکز حساس نظام روی آورده بودند. این خاطره را می گویم که یادتان بیاید در چه فضایی پله های اول چیده شد: ما روزها کارهای عادی خودمان را اعم از نوشتن و مطالعه قصه، یا فعالیتهای دیگر همچون برگزاری جلسات نقد و آموزش انجام می دادیم و شبها روی بام ساختمان نگاهیانی می دادیم و به ویژه رفت و آمدهای را که روی پل حافظ انجام می گرفت زیر نظر می گرفتیم. این پل کاملاً مشرف بر حوزه بود و آنها از روی پل خیلی کارها می توانستند بکنند که به حمدالله اتفاقی نیفتاد و گذشت.

■ حوزه به موفقیتهایی هم دست یافت؟

□ بله. حوزه اندیشه و هنر اسلامی در آن سالها حرکتی را در مملکت پدید آورد که به جوانهای مسلمان اعتماد به نفس می بخشید و آنها را به خودباوری بیشتر برای پی بردن به توانایی

آورد. هنرمندان مسلمانی که اکنون در سطح حرفه‌ای به کار مشغولند، اغلب، کسانی‌اند که به نوعی از این جریان و حرکت متأثر شده‌اند.

■ بخش ادبیات داستانی حوزه نواندیشه و هنر اسلامی را - که هم اکنون به حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی تغییر نام یافته - چه کسانی در آن دوره اداره می‌کردند؟

□ در واقع ما سه نفر بودیم که بخش ادبیات داستانی را در آن حوزه پایه نهادیم. شهید حسن جعفریگلر، محسن مخملباف و من. ماهها همین سه نفر همه کارها را انجام می‌دادند و کسی به

فعالیت در این زمینه نزدیک کرد. کسانی بودند که هر چند تجربه‌ای نداشتند اما شجاعت، قدرت، اعتماد به نفس و ذوق هنری داشتند و می‌توانستند در هر جا که هستند لباس هنر بر تن کنند. چنان‌که افرادی چند از آن جوانهای مسلمان اکنون در شمار نامداران هنر انقلاب هستند.

■ از چهره‌های موفق و نامداری که حاصل این دوره‌اند می‌توانید در زمینه‌های گوناگون آن نام ببرید؟

□ عرض کردم که تأثیر حوزه بیش از آنکه در پدید آوردن چهره‌های شاخص بوده باشد در ایجاد یک موج و حرکت بود. چنانکه از تهران شروع شد و به شهرستانها هم گسترش یافت. اما چهره‌هایی نامدار هم حاصل آن بود که می‌توان در زمینه نقاشی، آقایان پلنگی، خسروجردی، اسکندری، چلیپا؛ در زمینه تئاتر و سینما، تاجبخش،

مجیدی، سلحشور؛ در

ادبیات داستانی،

شجاعی، مخملباف و

نامهای دیگری را نمونه



● اگر شما به من می گفتید «سیاه چمن» بهترین کتاب قصه است چون از کیفیت آن مطلع می گویم: آقا این قدر تعارف نکنید! من خودم می دانم که اثر ارزشمندی نیست.

□ «سیاه چمن» در واقع نام یک مکان تخیلی و فرضی است که شاید وجود خارجی هم ...

■ من منظور دیگری داشتم. ببینید! می دانید که اولین برخورد خواننده با اثر، معطوف به عنوان آن است. چنان که بسیاری از نویسندگان، برای انتخاب عنوان اثرشان زمان و توان بسیار زیادی صرف می کنند و برخی الحق به عناوینی دست می یابند که صرف نظر از خود اثر، ارزشمندبهای هنری فراوانی دارد و درمانایی آن سهمی بسیار دارد. برای نمونه، از آثار ایرانی عنوان قصه «گلدسته ها و فلک» اثر جلال آل احمد مثالی شایسته است. فلک همچنان که می دانید هم به معنای وسیله تنبیه است که از آن مفهوم بازدارندگی برداشت می شود و در این معنا جنس مادی و زمینی است، و هم به معنای آسمانی است که از آن مفهوم صمود - تا اندازه ای - دریافت می شود و در این معنا اشاره ای به پاکی و تعالی و آسمانی بودن هم دارد. خود نام «گلدسته ها» هم که مسجد و دین و معنویت را به ذهن متبادر می کند. قصه را بی شک خواننده اید و می دانید که در آن شخصیت نوجوان قصه پس از صمود به بالای گلدسته و نزدیک شدن به فلک (آسمان) وقتی پایین می آید از سوی مدیر به فلک (وسیله تنبیه) بسته می شود. در آثار خارجی نیز «در جست و جوی زمان از دست رفته» را می توان نام برد. نویسنده یا مترجم می توانست به جای از دست رفته از گذشته، پیشین و حتی گذشته استفاده کند که همان معنا را دارند اما افزون بر اینکه هر یک باری خاص دارند، مفهومی دیگر را هم به ذهن متبادر می کنند. گذشته بیشتر به ماضی بودن آن اشاره و تأکید می کند در حالی که از دست رفته، از حسرت به دست نیامدن دوباره آن هم نشانی در خود دارد. اینها عنوانهایی است که اگر هیچ شناختی هم از نویسنده یا کیفیت اثرش نداشته باشم، من خواننده را به خرید آن کتاب و مطالعه اش تشویق می کند زیرا می پندارم نویسنده ای که این قدر درباره عنوان به آن کوچکی و کوتاهی فکر کرده، به طبع در اثرش هم می توان این دقت را دید و بهایی را که برای خرید آن پرداخته می شود هدر رفته نخواهم دانست. منظور من از این جهت بود. یعنی به عنوان خواننده ای حرفه ای که بی شک تلاش نویسنده هنرمند بر آن است که برای مانا شدن نام یا نوشته اش در قلوب چنین خوانندگانی جای گیرد، طبیعی است که در اولین نظر، ذهنم به این سو رهنمون شود که «سیاه چمن» از اتحاد دو بخش سیاه در مفهوم تاریکی و یأس، و نیز چمن در مفهوم سبزی، طراوات، شادابی و در

فکر شهرت و این چیزها نبود. همگی مان براساس اعتقاد و دوستی داشتیم کار می کردیم. بعدها، فعالیت فقط به این سه نفر منجر نشد و افراد دیگری هم به جمع نویسندگان مسلمان بعد از انقلاب پیوستند.

■ آیا دوستیها و قرابتهای ذهنی و فکری آن زمان را هنوز هم با یکدیگر دارید و یا اینکه به همکاریها و رفاقتها ادامه می دهید؟ □ به همکاریها زیاد نمی توانیم ادامه بدهیم چون من اینجا، در مؤسسه کیهان، و در مجله هفتگی «کیهان بچه ها» مشغول کار هستم و آنها در نهاد یا مؤسسه ای دیگر؛ یکی برای بزرگسالان، فیلم می سازد و دیگری برای نوجوانان، می نویسد. از لحاظ فکری خدا را شکر که اکثر دوستان بر آن میثاق سابق خود وفادار هستند و تغییری در آنها نمی بینم.

■ حتی آقای مخملباف؟

□ من ایشان را در سالهای اخیر از نزدیک و رودر رو ندیده ام و با ایشان صحبت نکرده ام. اما دوستی من و ایشان خیلی صمیمی و عمیق است.

■ براساس دیدگاهها و آثارشان چه نظری دارید.

□ از آنها خوشم نیامده، فرصت هم نکرده ام که ایشان را ببینم و طی تجدید دیداری، درباره آنها با یکدیگر گفت و گو کنیم. نمی دانم چه اتفاقی در زندگی وی افتاده است، اما برخلاف خیلی از دوستان، من ایشان را در مجموعه خودمان می بینم. اگر چه بعضی از حرفها و مواضعشان را نمی پسندم. دلم می خواهد بیشتر از آنها در کنار و همراه با مجموعه خودمان فعال باشد. به هر حال آرزو می کنم همه آن دوستان بر همان میثاق سابق وفادار بمانند.

■ گمان می کنم وقت آن است که صحبت درباره این مسائل کلی از گذشته را - که البته لازم و در حکم مقدمه بودند - کنار بگذاریم و به بحث اصلی و فنی تر بپردازیم.

متأسفانه من نتوانستم همه آثار چاپ شده شما را ببینم، حتی تعجب کردم که چطور خودتان هم حداقل یک نسخه از آن را نداشتید که امانت دهید. این تأسفی است، هم برای شما و هم برای ما. شما از آن جهت که در این گفت و گو می شد خیلی بهتر و با نقدی رودر رو، جایگاه و موقعیت اصلی آثار دیگران مشخص تر شود و ما از آن رو که در گفت و گویمان نقصی ناخواسته و ناگزیر رخه می کند. بنابر این صحبتهای ما ناچار درباره تنها کتابی که یافتیم یعنی «سیاه چمن» خواهد بود. مفهوم «سیاه چمن» چیست؟

آنچه را که می‌خواهد به دست آورد. یعنی گاهی داستان به دنبال نظر نویسنده نبوده، بلکه نویسنده به دنبال ماجرای داستان کشیده شده است. در زمینه عنوان هم چنین است.

■ از آن گذشته، یارمحمد «سیاه چمن» اثر آقای فردی در زمینه‌هایی بسیار شبیه به گل محمد «کلیدر» اثر آقای دولت آبادی بود. آیا این تأثیری ناخودآگاه بوده یا عمدی و خودآگاه؟ □ من این موضوع را نه تأیید می‌کنم و نه تکذیب! زیرا

نهایت امید تشکیل شده که نه تنها ماجرا بلکه جهان بینی و نظر نویسنده هم در آن به طور هنرمندانه پنهان است.

□ بله. حق باشماست و ضمناً از نظر و صحبتتان خیلی استفاده کردم. ولی من در انتخاب این عنوان متوجه چنین مسأله‌ای نبودم. یعنی الآن که شما فرمودید به ذهنم رسید که در کارهای آینده می‌توانم چنین لایه و تمهیدی را هم در نظر بگیرم. البته اگر بتوانم. زیرا می‌دانید که نویسنده همیشه موفق نمی‌شود



نویسندگان و اصلاً هنرمندان از همه چیز متأثر می شوند، نه فقط از یک چیز و نه اینکه اصلاً تأثیری از چیزی نگیرند. من، زمانی در سال ۱۳۶۲ به مناطق کهنوج و روستاهای اطراف آن رفتم. وقتی برگشتم خواستم گزارشی برای «کیهان بچه ها» بنویسم؛ دیدم آنچه می نویسم فراتر از گزارش است. دوستان گفتند در قالب قصه کوتاه بنویس. به موضوع به قصد نوشتن قصه های کوتاه نگاه کردم دیدم ماجرا بلندتر از آن است و چنین شد که قصه بلند «سیاه چمن» از کار درآمد. به هر حال، من آنجا بودم و با بسیاری از آدمها نشستیم و صحبت کردم و این طرف و آن طرف رفتم. این تشابهاتی را که می فرمایید شاید نشود نفی

کرد اما در واقعیت چنان آدمی با آن اسم وجود داشت که من براساس آن نوشتم.

■ اما داستان، واقعیت نیست، بلکه برداشتی از واقعیت است و می توان در آن تصرف کرد، اسامی را تغییر داد، ولی حتی اگر از این جهت نگاه نکنیم، یار محمد هم گاهی تصمیم می گیرد بدون توسل به قانون، در آن روستا به شخصه به ستیز برخیزد.

□ این تشابه نه تنها بعید نیست بلکه طبیعی هم هست. زیرا به نظر من، همه کسانی که زیر سلطه ظلم و قانون نابرابر و فتودالها زندگی می کردند عکس العملهایشان در خیلی موارد مشابه بود: یا طغیان می کردند یا

سر به شورش می گذاشتند

و ... این طبیعی است

که نویسندگان از یکدیگر تأثیر بگیرند یا بر

هم اثر بگذارند. اگر «دن آرام»

شولوخف را به یاد آورید

می بینید اثر آقای دولت آبادی

هم نزدیکیهایی با آن دارد و به طور

قطع خود شولوخف هم از

دیگران تأثیری گرفته است. تأثیر و

اثرپذیری بد نیست، تقلید

بد است. هیچ هنرمندی نمی تواند

بگوید من از کسی تأثیر نگرفته ام.

■ «سیاه چمن» چندمین کار شما بود؟

□ اولین کار بلندم بود.

البته قبلاً سه چهار داستان کوتاه

نوشته بودم که در جُنگهای

سوره چاپ شده بود. آنها و

«سیاه چمن» را خود نیز سیاه مشق می دانم.

■ با این وصف

دیگر لزومی ندارد که به آن پردازیم. هر چند

می خواستم درباره طرَح شتابزده،

پرداخت ضعیف و شعاری در

برخی جاها و میک و زبان

آن که نمونه هایش را می توان بر شمرد

صحبت کنیم و نیز پرسیم که اگر آن را سیاه مشق می دانستید چرا

چاپش کردید اما از آنها می گذرم و از فعالیتهای پس از سیاه چمن

می پرسیم.

□ از سال ۶۱ عمده وقت من صرف اداره مجله هفتگی

کیهان بچه ها شده است که تحریریه اش به یکی از کانونهای

نویسندگی در حوزه ادبیات و هنر کودکان و نوجوانان تبدیل شده

و هر چند که بسیاری از شاعران و نویسندگان ادبیات کودک و

نوجوان، در اینجا قلمشان را بالنده کردند، من فرصتی نیافتم تا

آثار خوبی را که دلم می خواست بنویسم. اما پس از قصه

ابتدایی سیاه چمن، به هر طریق که بود، «آشیانه در مه» را نوشتم



که از آن مجموعه ای تلویزیونی به نام «آشیانه» نیز ساخته شد.

■ آن را دیدید؟

□ بله. اما نپسندیدیم. آنچه نشان دادند تصویر نوشته من نبود.

■ می خواستم همین را ببرسم که نظرتان درباره آن چیست؟

□ تماشای آن برای من چندش آور بود! بدون اجازه من، آن را فیلم کرده بودند و تغییرات و ناتوانیهای زیادی در آن دیده می شد. شخصیت‌های داستان هر نویسنده، پاره های تن او هستند. نویسندگان اغلب، حتی شخصیت‌های منفی ای را که خلق کرده اند، دوست می دارند، درحالی که وقتی فیلم را دیدم، حس کردم شخصیت‌هایش ناتنی هستند و هیچ ربطی به آنچه من نوشته بودم، نداشتند.

■ به هر حال اغلب کارگردانها برداشت خودشان را هم در فیلمی که از روی یک اثر هنری می سازند وارد می کنند.

□ بله ولی کار موفقی نبود. وقتی کارگردانی سراغ کتابی می رود در واقع او دست دراز کرده است. هیچ وقتی کتابی نگفته: «بیا فیلم مرا بساز!» از همین رو باید دست کم به بسیاری از بخشها و نظرهای کتاب و شخصیتها نویسنده اش وفادار باشد. از آن گذشته، معتمد که «آشیانه در مه» قابلیت‌های سینمایی نداشت. این دوستان گول خوردند و گمان کردند چون در ظاهر، ماجرای دارد، در قالب سینمایی موفق خواهد شد. به رغم ظاهر ماجرا، روابط انسانی و ارتباط قهرمان آن با طبیعت مهم بود. اینها را نتوانسته بودند با دوربین نشان دهند و بنابراین آنها را نادیده گرفتند و به رویه کار پرداختند. من به هیچ وجه از آن راضی نبودم.

■ آیا با دست اندر کاران فیلم نظرتان را در میان گذاشتید؟

□ دست اندر کاران اصلی را من ندیدم. ولی وقتی از من عذرخواهی کردند، دیگر درباره اش حرف نزدم. این نادرست و زشت است که کارگردانی بدون اجازه نویسنده، کتابش را به سلیقه خود تبدیل به فیلمی کند. ولی خود «آشیانه در مه» کتابی بود که با برنامه ریزی نوشته بودم و مثل «سیاه چمن» بدون برنامه نبود. می دانستم که می خواهم چکار کنم. از همین رو در نظرخواهی مجله «سروش نوجوان» گویا مطرح ترین رمان نوجوانان پس از انقلاب شده و به تازگی هم چاپ دومش درآمد.

■ گارهای تازه ای هم انجام داده اید؟

□ زندگی شهید میرزا کوچک خان را به رمان تبدیل کرده ام و دارم آخرین بخشهای آن را می نویسم. یک نوشته دیگر هم دارم می نویسم که هنوز برایش نامی انتخاب نکرده ام، و به مناسبت برپایی کنگره بزرگداشت سرداران شهید سپاه پاسداران استان تهران نیز به من سفارش کاری دادند که انجامش حدود سه ماه طول کشید و چندی پیش به عنوان آخرین کارم تاکنون، تمام شد.

مشکل بود چیزی بنویسم که در برنامه کارهایم قرار نداشت. گفتند پس از تعطیلات نوروز باید آن را آماده کرده باشی و پرونده ای از مصاحبه با آشنایانش، زندگی و ... به دستم دادند تا آن را به قصه تبدیل کنم. خدا توفیقی داد که زندگی او را در بیش از صد صفحه بنویسم و فقط یک بار نوشتم و نتوانستم آن را دوباره نویسی کنم. اما گمان می کنم کاری است که به خودم خیلی آرامش داد. پس از آن دیدم که ما چه بزرگان داریم و چه مایه ای برای کار وجود دارد که باید به آنها پرداخت. اصلاً آدمهایی که در جنگ ما شرکت کردند، فوق العاده ژرفند و ما از زندگی واقعی آنها متأثر می شویم اگر شما آدمهایی را که در جنگ دیگر کشورها بودند و براساس زندگی آنها کتابی نوشته شده با جنگ و رزمندگان خودمان مقایسه کنید متوجه این موضوع خواهید شد. از این گونه آدمها ما زیاد داریم.

■ من بانظر شما موافقم ولی باید دید که این آدمهایی که در زندگی واقعی، ژرف و عمیق بوده اند و می توانند و باید الگوهای مناسب و شایسته ای برای ما و هموطنانمان باشند و در قالبهای هنری، ماندگار و معرفی شوند، در آثار ادبی و هنری ای که درباره آنها پدید آمده درست و هنرمندانه معرفی شده اند یا خیر؟ من تاکنون چنین آثاری ندیده ام که از آن قوت والا در شکل هم بهره برده باشند.

□ خوب، به هر حال ما در زمینه ادبیات داستانی هنوز نوپا هستیم و سابقه ای نداریم. نسل اولی که همچنان دارد می نویسد، هنوز جوان است و تعدادشان هم کم است. گاهی آثاری را می خوانم که بیشتر خود رزمندگان نوشته اند و استعدادهایی در آنها نهفته است که بی شک در شمار نسل بعدی خواهند بود. مشکل دیگر و علت دوم آن هم این است که برخی از نویسندگان دچار استحاله شده اند و یا اینکه تحت تأثیر دیگران قرار گرفته اند و از این آدمها نمی نویسند. درحالی که زیباترین حماسه ها را رزمندگان ما آفریدند. به جنگی رفتند که طرف مقابل آن همه سلاحهای مجهز داشت و اینها فقط سلاح الله اکبر و ... را داشتند.

■ صحبت من هم همین است. آنچه شما می فرمایید بیشتر در بخش مضمون و محتوای اثر، و کاملاً حرف درستی است. اما از نظر شکل و ساختار چه؟ ساختاری هنرمندانه باید باشد تا محتوای ارزشمند اثر را ارزشی دوچندان ببخشد؛ تا ما بتوانیم با آثار مشابه خارجی رقابت کنیم. رزمندگان ما روحیات و اعتقاداتی داشتند که برای الگو شدن خیلی ارزشمند و مناسبند ولی متأسفانه وقتی وارد اثر هنری می شوند براساس آن قراردادهایی که اثر هنری دارد اگر فقط به محتوا تأکید کنیم برای فرم و شکل ارزشی درخور قائل نشویم، نه تنها موفقیتی نخواهیم داشت بلکه نتیجه ای معکوس خواهیم گرفت و این افراد ندانسته و نخواسته حتی شاید تمسخر شوند. یعنی این الگو باید براساس همان عناصر داستانی قوی - که شکل و قالب را

● ممکن است محتوایی ارزشمند دستمایه کار قرار بگیرد ولی قدرت و جذابیتی نداشته باشد بحث بر سر قدرت نویسندگی است.

نویسندگان معتمد یا مسلمان ما این را در نظر ندارند. نمی توانند یا نمی دانند؟ همین.

□ اگر چنین نقصی داشته باشند، باید در نویسندگی شان شک کرد.

■ قصد جسارت ندارم و مرا می بخشید، اما اگر بر همین عقیده اید، آیا خودتان را هم در زمره این دسته قرار می دهید؟ «سیاه چمن» شما چنین بود که چون خودتان ضعیف بودنش را پذیرفتید حرفی نیست ولی زندگی شهید کلهر را چه می گویند که فرمودید در تعطیلات نوروزی به شتاب آن را نوشته اید و فرصت هم نکرده اید آن را یک بار دیگر بخوانید و بازنویسی کنید. بالاخره خواننده به این شتاب و عدم فرصت نام «بهانه» می دهد، هر چند همچنان که پیشتر تأکید کردم محتوایش بسیار عالی است.

□ خواننده معمولی آن را خواهد خواند و در بسیاری از موارد لذت خواهد برد چون چیزی بود که من نویسنده را هم به دنبال خود کشید ولی می پذیرم که ممکن است خواننده حرفه ای از شیوه بیان محتوا عصبانی شود اگر چه بی شک آن را خواهد خواند.

■ گمان می کنم این بحث ما دارد تکرار می شود و سرانجام هم بی نتیجه خواهد ماند چون حرف من دقیقاً همین است که چرا نویسنده ای که می داند خواننده نوشته اش را خواهد خواند، او را با دقت نکردن در ساختار اثرش عصبانی می کند. به هر حال اگر موافق باشید محور سؤال را تغییر می دهم و نظرتان را درباره روابط ویراستار و نویسنده می پرسم و اینکه اصولاً به ویرایش معتقدید؟

□ من همیشه با نظرات و کار ویراستار موافق بوده ام. کارهای خودم را نیز حتماً به ویراستار یا دست کم نویسنده ای دیگر می سپارم تا نظر دهد. چراکه اغلب وقتی داستانی می نویسیم آن قدر در کار خود غرق می شویم که به خیلی چیزها دقت نمی کنیم، درحالی که ممکن است اشتباه باشند و متوجه نشده باشیم. کلمات و جملاتی از نظر زبانی و یا دستوری اشکال دارند و نویسنده ندانسته و ناخواسته آنها را به کار می گیرد. برخی کلمات هم در واقع به نوعی به سبب سلیقه نویسنده در خطوط داستان جا باز کرده اند.

■ اما آنچه در نظر من است سلیقه نیست. دستور زبان، تا وقتی که عملی در کار نباشد باید به گونه ای درست و شایسته در آثار هنری و به ویژه ادبیات داستانی به کار رود. بالاخره با ادبیات سر و کار دارد. مثلاً جایی که باید فعل ماضی

تشکیل می دهد - قوی ظاهر شود تا در ذهن خواننده مانا و جذاب باشد. حتی اگر قرار است معجزه ای روی دهد که در واقعیت به آن اعتقاد داریم در داستان باید براساس منطق داستانی ظاهر شود. ما وقتی آثار خارجی را می بینیم در می یابیم که الگوها و قهرمانان اغلب ضعیف و بی مایه شان فقط به لحاظ بهره گیری قوی از فرم و ساختار توانسته در ذهن خواننده شوق ایجاد کند و جاودان شود.

□ من موافقم که داستان اجزایی دارد و باید برای رسیدن به شکل داستان آنها را به کار بست ولی به شخصه عقیده دارم، این مضمون است که حکم سکوی پرتاب نویسنده را دارد. زیرا آنچه کسی را نویسنده می کند دغدغه درونی او، وقتی که با مضمونی کلنجار می رود، است. فرم و شکل و پیرایه های این چینی در واقع در خدمت مضمونند. یعنی اول مضمون در درون نویسنده به وجود می آید، بعد نویسنده مضمون را در قالبی می ریزد.

■ این درست که فرم در خدمت مضمون است ولی فقط از دید اول که نویسنده و اثر در نظر است. از دید دوم که خواننده و اثر در نظر است بیشتر خواننده ها هنگامی از کتابی تعریف می کنند و آن را تا به آخر می خوانند که ساختار آن توانسته باشد آنها را در چنگ خود گرفته باشد. بنابراین این در دید دوم چنین نیست که فرم و ساختار در خدمت مضمون باشند.

□ یعنی شما می فرمایید خواننده اول به فرم و ساختار توجه می کند بعد به مضمون؟

■ بله چون ساختار باید او را به ادامه ماجرا تشویق کند.

□ اما از نظر من وقتی خواننده خواندن اثری را شروع کرد و

درگیر شد و در مسیرش افتاد خیلی به فرم توجه نمی کند. این اثر، خودش را با خود ادامه می دهد.

■ ببینید بحث بر سر ارزش و یا عدم ارزش محتوا یا ساختار و همچنین تعیین اولویت آنها نیست. صحبت بر سر قدرت و قوت و جاذبه کار است. ممکن است محتوایی ارزشمند دستمایه کار قرار گیرد ولی قدرت و جذابیتی نداشته باشد. بحث بر سر قدرت نویسندگی است. این نویسنده می تواند یک مضمون عادی را نیز پایه کار خود قرار دهد ولی آن را چنان با قدرت بنویسد که وقتی خواننده سرش را از کتاب برمی دارد کلمه «پایان» را خوانده باشد. در این صورت اثر او را می کشد و با خود می برد. اگر نویسنده جذاب و قوی (یعنی همان ساختار) بنویسد به راحتی می تواند محتوا را - ارزشمند یا بی ارزش - در قلب خواننده حک کند. من فقط می خواهم بپرسم چرا

نقلی استفاده شود در بیشتر آثار نویسندگان می بینیم که ماضی مطلق به کار رفته. خود شما در جایی جمله ای دارید به این مضمون که «زبان باز کردی و داری زبان درازی می کنی». مسلم است که باز کردی (ماضی مطلق) باتوجه به می کنی (مضارع استمراری) غلط است و باید باز کرده ای (ماضی نقلی) باشد یا اغلب می نویسند بامهریانی و یا با نیاووری به اونگاه کرد.

درحالی که باید مهربانانه و یا نیاورانانه باشد...
□ اینها که می گویند وظیفه ویراستار است و از همین رو معتقدم که نویسندگان باید نوشته هایشان را در اختیار ویراستاران بگذارند تا این نمونه ها را به شکل درست درآورند، هرچند که برخی از ویراستاران هم به این کلمات توجهی نمی کنند و از آن می گذرند. در نتیجه وقتی کتابی چاپ می شود درحالی که ویراستاری هم آن را ویرایش کرده باز از این دست نمونه ها را در متن شاهدیم.

■ اصولاً چرا نویسندگان ما خودشان را موظف نمی کنند که چند کتاب هم درباره دستور زبان و شیوه درست نوشتن کلمات و جملات بخوانند، در این زمینه کتابهای بسیاری هستند که کمابیش راهگشا خواهند بود: «غلط ننویسیم» دکتر نجفی، «آیین نگارش» دکتر یاحقی و...

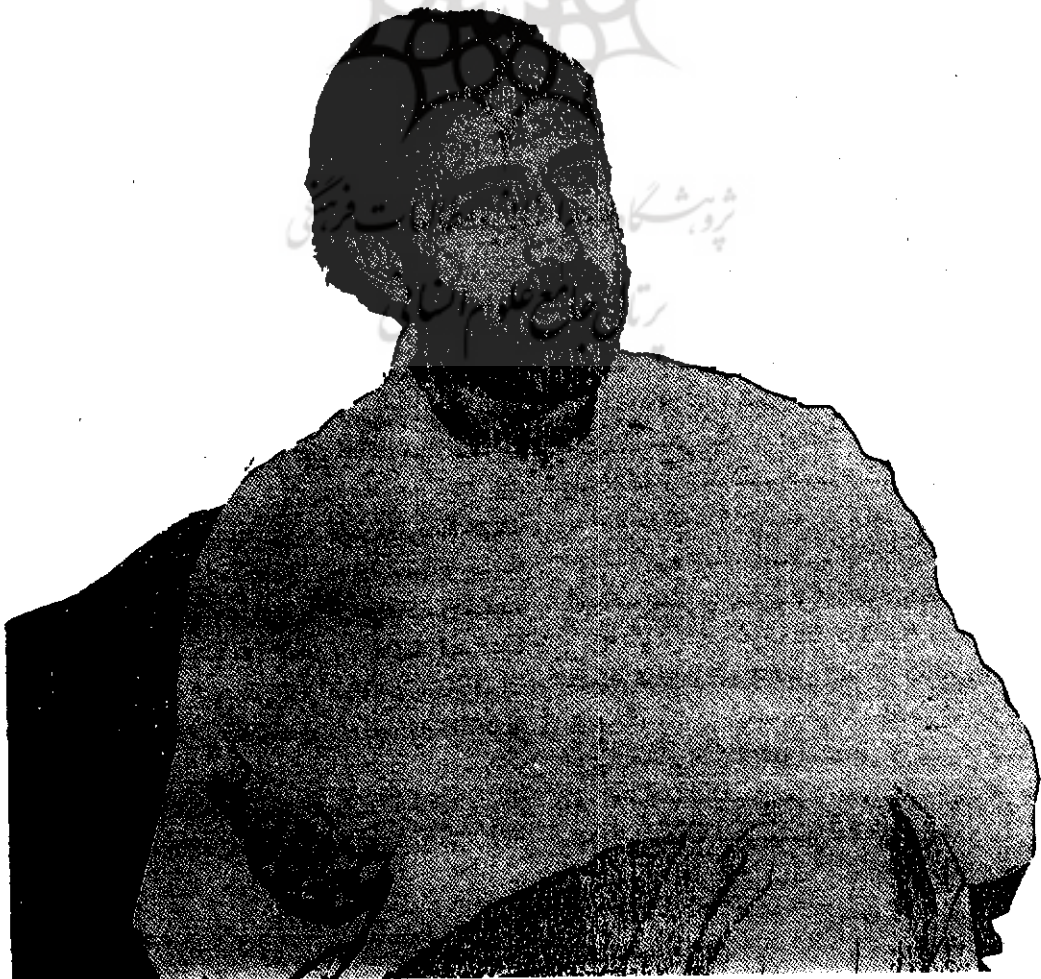
□ اینها که می گویند برمی گردد به کم تجربگی و مطالعات کم نویسندگان که اغلب گرفتاریهای زندگی را هم باید از سر بگذرانند. از سوی دیگر بسیاری از نویسندگان در همان مرحله

اول، به یادگیری زبان و دستور روی نیاورده اند و طی گذشت زمان به تجربه هایی از این دست می رسند. برخی زبان خاص خود را دارند و اصلاً این مسائل را واجب تلقی نمی کنند درحالی که باید به وجوبش پی ببرند.

■ اکنون در بسیاری از نقدهایی که نوشته می شود رسم شده که ناقدان در آخر مطلب خود به این نمونه ها هم اشاره می کنند و معمولاً حرفشان هم درست است ولی وقتی ویراستاری آن متن را ویرایش می کند، نویسنده دوباره «مهربانانه» او را به «بامهریانی» تغییر می دهد و حتی گاهی برآشفته می شود و می گوید سبک من چنین است درحالی که سبک اصلاً چیز دیگری است.

□ این برآشفتن بستگی به روحیه نویسندگان هم دارد و برخی از آنها واقعاً دگم هستند که البته نباید چنین باشند و لازم است انعطاف پذیری بیشتری نشان دهند. چون ویراستار می خواهد نوشته او را از اغلاط دستوری پاک کند و کارش به نفع نویسنده است. نویسنده باید اثرش را به ویراستاری با دانش فنی و زبانی عالی بسپارد و به کار او هم اعتماد کند تا در نهایت اثری چاپ شود که نقص کمتری دارد. نویسندگان باید حسن نیت ویراستاران را در نظر داشته باشند تا هنگامی که نقدی بر کتابشان نوشته شد، چنان اغلاطی در کارشان رخ نه کرده باشد.

■ روابط نویسندگان و منتقد را چگونه می بینید؟ آیا نقد را قبول دارید یا شما هم منتقدان را همچون آن نویسنده معروف مگسهای روی اسب می پندارید!



● ما روزها کارهای عادی خودمان را اعم از نوشتن یا فعالیت‌های دیگر انجام می‌دادیم و شب‌ها روی بام ساختمان نگهبانی می‌دادیم بویژه رفت و آمدهایی که روی پل حافظ انجام می‌گرفت زیر نظر می‌گرفتیم.

گزینش کتاب سال به سبب نادرست بودن ترکیب داوران رأی نیاورد و کتابهایی در آن سال رأی آوردند که اینک فراموش شده‌اند و محلی از اعراب ندارند، درحالی که «آشیانه در مه» فیلم شد - هرچند ناموفق و بد - به چاپ دوم رسید و شاید به چاپهای بعدی هم برسد. با این حرف شما هم موافقم که نقد لااقل اثر را به دیگران معرفی می‌کند.

■ ... یعنی به نظر من، نویسنده باید از منتقد به سبب معرفی کتابش تشکر هم بکند.

□ ... نباید به کسی که کتابمان را نقد کرده به قول معروف کج نگاه کنیم و بگوییم فلانی قصد و مرضی داشته. آدم کارکشته و پخته کار، این گونه نیست. اگر چه معتقدم: نقاد خوب، نقادی است که به جایگاه اثر، ارتباط آن با آثار دیگر، جریان‌هایی که در نقد نظری وارد شده‌اند، خاستگاه نظریه‌ها و ... آگاهی دارد و باتوجه به آنها می‌نویسد. اما متأسفانه در غیاب نقد متعدد، ناقدانی هم از جرگه‌های دیگر که افکار دیگری دارند آثار هنری بچه مسلمانان را نقد می‌کنند و در اینها اثراتی سوء می‌گذارند. اگر منتقدی که حالا اسمی هم دارد از آن اثر تعریف کند امر به نویسنده جوان مشتبه می‌شود و دیگر از پیشرفت بازمی‌ماند، چون می‌پندارد به قله رسیده و هیچ اشکالی نداشته است، به عکس، اگر آن منتقد اثر خوبی را رد کند نویسنده مسلمان ما می‌رنجد و دلسرد می‌شود. حتی شاید برخی هم بدشان نیاید آثارشان را نزد برخی از چنان ناقدانی ببرند تا از آنها تأیید بگیرند! در حالی که نقاد هم باید متعدد باشد. امکان ندارد کسی که به لحاظ جهان‌بینی با شما تفاوت دارد و از نسلی دیگر است که حالا دوره اش گذشته حرف شما را درک کند و از سر دلسوزی نقدی بنویسد.

متأسفانه ما در زمینه نقد و اصولاً در زمینه‌های نظری نتوانسته‌ایم چنان که بایسته و شایسته است فعالیت کنیم و ضمناً اعتماد به نفسی نیز به نویسندگان جوان بدهیم.

■ اگر نویسنده متوجه نشد که تشویق و تمجید منتقد به سبب دلگرم کردن اوست و گمان کند اگر تعریفی از او شده حشش بوده، گمان نمی‌کنید به جای آنکه کمکی شود تا نویسنده آثاری قوی و مانا بیافریند تنها پوسته‌ای بزرگ پیدا کند که وقتی آن پوسته شکست ببینیم از مغز و محتوا خالی است؟ چطور می‌توان نقدی نوشت که منجر به چنین عاقبتی نشود؟

□ نه! من معتقدم که وقتی نوشته‌ای منتشر شد و در دسترس افراد جامعه قرار گرفت، حق آن افراد است که درباره آن نوشته اظهار نظر کنند؛ حتی که کاملاً طبیعی است. البته این اظهار نظرها هم وجوه مختلفی دارند. برای مثال من کتابی می‌نویسم که براساس خاطراتم از - فرض بفرمایید - همان روستای زادگاهم است. آدم‌ها را دیده‌ام، از روابطشان اطلاع دارم، شیوه سخن گفتن و آدابشان را می‌دانم و همه آنها را در داستاتم آورده‌ام. حالا اگر منتقدی که برای تفریح و همین‌طور گذری از آن روستا دیداری کرده نقدی بنویسد و روابط مثلاً آدم‌ها یا شیوه سخن گفتنشان را رد کند و در واقع قصد داشته باشد دریافته‌ای شخصی خودش را تحمیل کند، هرچند نقدی منصفانه و درست نیست و شاید نویسنده را ناراحت کند، اما حتی به این صورت هم حق اوست و مختار است نظرش را اظهار کند. یعنی نویسندگان باید بدانند که حق هر کسی است که نظرش را درباره اثر نویسنده منتشر کند. ضمن اینکه به نظر من هر نویسنده‌ای باید منتقد آثار خودش باشد و بداند که خود و اثرش چه جایگاهی دارند. نه از تعریف و تمجید دوستان دچار توهم شود و نه از نکوهشها و سرزنشهای دیگران دچار دلسردی گردد. اگر شما به من می‌گفتید «سیاه چمن» بهترین کتاب قصه است چون از کیفیت آن مطلع می‌گویم: آقا این قدر تعارف نکنید! من خودم می‌دانم که اثر ارزشمندی نیست ولی اگر بگویید مثلاً «آشیانه در مه» من به درد یک بار خواندن هم نمی‌خورد، مسلم است که نمی‌پذیرم و دلایلش را برایتان مشخص می‌کنم. به هر حال من به نقد و نقدنویسی آثار معتقدم و از آنها استقبال می‌کنم تا از اشتباهات و اشکالاتم آگاه شوم و در آثار بعدی‌ام از آنها پرهیز کنم.

■ به گمان من رمز موفقیت هم همین است که نویسنده از نقد استقبال کند. زیرا اگر نقد اصولی باشد - چه منصفانه و چه غیر منصفانه - سبب می‌شود که نویسنده خواهان موفقیت، اشکالاتش را تکرار نکند تا در آثار بعدی پله پله پیشرفت کند و آثار بهتری عرضه کند. کمترین اثری که نقد دارد معرفی اثر است به دیگران. و اینکه می‌فرمایید نویسنده باید جایگاه کتابش را بداند اعملاً لازم است.

□ بله دقیقاً نه از تمجید باید خودش را گم کند و نه از بدگویی برنجد. ببینید! کتاب «آشیانه در مه» من در دوره‌ای از

□ نکته بسیار جالبی را مطرح کردید. در آن صورت که فرمودید بی شک فاجعه‌ای خواهد بود. از همین روست که تأکید دارم نویسنده جایگاه خود و اثرش را بداند و از نقدها فقط برای رفع اشکالات استفاده کند. اگر ناقدی به قصد تشویق از نویسنده‌ای تمجید کند و نویسنده نفهمد که قصد چه بوده نه تنها از مانایی باز می‌ماند بلکه اگر کسی دیگر خلاف گفته منتقد پیشین را گفت صدایش در می‌آید که من کسی هستم که فلانی درباره‌ام چنین گفته!

انصافاً چنین چیزی آفتی خواهد بود. برای جلوگیری از چنین فاجعه‌ای فقط باید به آنچه پیشتر گفتم نظر داشت: اطلاع از جایگاه اثر، متعهد بودن نویسنده و ناقد، نیفتادن نویسنده در مرداب توهم، صراحت نقد و دقت در اینکه ایرادها و اشکالات به گونه‌ای ناامید کننده بیان شوند، پرهیز از تمسخر نویسنده و حرفهای گزنده و حتی عدم پیگیری شیوه ناقدان پیش از انقلاب که متأسفانه از کلماتی رکیک و مستهجن در نقدهایشان استفاده می‌کردند و ... مواردی از این دست.

اگر کتابی واقعاً بی ارزش است، خوب، آن را نقد نکنیم تا معرفی نشود. و اگر ارزشهایی دارد دیگر کلمات رکیک نباید در آن متن جایی داشته باشند.

■ آقای فردی! آیا شما فقط می‌نویسید یا برای قوی کردن قلم خود کتابهای مربوط به رشته نویسندگی تان را هم می‌خوانید. اگر چنین است تازه ترین کتابهایی که خوانده‌اید کدامها هستند؟

□ بله ما با خواندن، زنده هستیم و زنده می‌مانیم. اگر نفهمیم که دیگران چه کرده‌اند و چه می‌کنند و چه دنیایی داشته‌اند و به چه نتایجی رسیده‌اند، به عبارت دیگر اگر نتوانیم بهره بگیریم؛ به طور حتم نمی‌توانیم به دیگران بهره بدهیم. تازه ترین کتابهایی که خوانده‌ام نقدی ادبی از لوکاج بود و رمانی از آستوریاس.

■ در جریان خواندن رمان به عوامل و عناصر فنی داستان هم توجه می‌کنید؟

□ من خودم را در اختیار نویسنده و دنیای او می‌گذارم تا مرا با خود به هر کجا می‌خواهد ببرد؛ کتاب نویسنده را همچون خواننده‌ای مشتاق می‌خوانم. شاید پس از آن با به یاد آوردن صحنه‌ها و آنچه خواننده‌ام درباره ساختارش هم فکر کنم.

■ از نوشته آستوریاس خوششان آمد؟ نگفتید که نامش چه بود؟

□ «چشمان نخفته در گور»؛ واقعاً کار بسیار انسانی و زیبایی بود هر چند که تاریخ مصرف آن و ایدئولوژی و اعتقادی که تبلیغ می‌کند گذشته و دوران‌ش تمام شده است اما تلاش انسانی نویسنده در خور تقدیر است. کار لوکاج هم بدین گونه بود. می‌دانید که او نظریه پردازی مارکسیست است اما در این کتاب کوشیده کمتر شعار بدهد اما دیدگاههایش همچنان در آن آشکار شده‌اند.

■ پیش از رسیدن آخرین پرسش که در واقع یک نظر خواهی درباره گفت و گویمان است می‌خواهم بدانم صحبت خاصی

ندارید؟ درباره نکاتی که گمان می‌کنید باید از آنها حرف می‌زدیم و نزدیم. یا فرض بفرمایید آرزویتان و مانعی که در راه رسیدن به آن می‌بینید؟

□ من همیشه آرزو داشتم فقط به نویسندگی بپردازم یعنی همه عشق و علاقه و دغدغه‌ام فقط همین بود. البته به این جنبه هم باید توجه کرد که این نوع کار اگر با سختی و مشقت توأم شود به قوت مایه کار خواهد افزود. بنابراین دیگر آرزو نمی‌کنم نویسنده‌ای باشم که حقوقی ثابت بگیرم و فارغ از هر درد و دغدغه جامعه و پیرامونم، فقط بنویسم. برج عاج یعنی همین. از سوی دیگر، مدیران مراکز هنری ما باید این را هم در نظر داشته باشند که نکند نویسندگانمان زیر فشار فقر و فاقه و مشکلات، کمرشان بشکند و نتوانند کاری کنند یا حتی اگر کاری می‌کنند آثاری ماندگار نباشد و سرسری نوشته شده باشند. ما در این جامعه به عنوان هنرمند از هیچ کس طلبکار نیستیم و همگی مدیون خون شهدا و بدهکار آنهایم که قصدمان ادای دین در قالبهای هنری و ادبی است. اگر قرار است امتیازی به کسی داده شود جامعه باید امتیاز دهد نه خودمان به خودمان. اول باید مسلمان بود بعد هنرمند.

■ آقای فردی! آخرین پرسش منظر خواهی درباره این است که بدانم از گفت و گویمان راضی هستید یا خیر؟ یعنی گمان می‌کند وقتتان را گرفت یا آن را گفت و گویی خوب و مناسب می‌دانید. امیدوارم بدون تعارف و زک بگویید!

□ می‌دانید گفت و گوها و مصاحبه‌ها همانند برنامه‌های کوه پیمایی و قصد به کوه رفتن هستند. پیش از اینکه به کوه پیمایی بروید نگران و ناراحت هستید چون در ذهنتان به این مسائل فکر می‌کنید که چطور صبح زود از خواب برخیزید و در سرمای صبحگاهی و گرمای ظهر (بین راه) کوله‌ای بردارید و مسافتی را رو به بالا و به زحمت حرکت کنید. اما وقتی رفتید و باز گشتید، می‌بینید از تماشای مناظر چه لذتی برده‌اید! یا از تنفس هوای پاک آنجا چه شاداب شده‌اید و خلاصه اگر چه خسته‌اید احساس رضایت می‌کنید. به ویژه در این گفت و گو من به نظرانی رسیدم که قبلاً آن نظرات را نداشتم یا از آنها آگاه نبودم. چنین گفت و گوهای مجالی است برای آنکه انسان خودش را کشف کند و ببیند حرفی برای گفتن دارد یا نه؟ از گفت و گو و مصاحبه قبلی تا این گفت و گو در رکود مانده یا پیش رفته است؟ از همین روست که چنین گفت و گوهای در واقع نوعی ارزیابی فرد مصاحبه شونده‌اند. شما با صحبتها و نظرات خود مرا به وادیهایی بردید و مجبورم کردید حرفهایی بشنوم و بگویم که قبلاً نشنیده بودم یا فکری منسجم درباره آنها نکرده بودم. بسیار خوب بود.

■ از حسن ظن و زمانی که صرف این گفت و گو کردید سپاسگزارم و امیدوارم هر اثر جدید شما و دیگر نویسندگان مسلمان و متعهد و همزمان چندین پله بالاتر از آثار قبلی قرار گیرد و ادبیات داستانی ما به چنان برتری‌ای از لحاظ شکل و محتوا برسد که جهان را تسخیر کند.

□ ان شاء الله. ■

امیرحسین فردی (قصه نویس)

● به کوشش: فرشید حسامی - زهرا عرب

مقدمه

به هیچ اثری دست نمی یافتیم. قولی داده شده بود و راه گریزی نبود. در اوج ناامیدی هنگامی که از ادامه بررسی مجله ای صرف نظر می شد. عین داستانش! ناگهان چهره بزرگوارانی چون آقای دکتر آژند و خانم تجار، و نیز صدای زنگ تلفن آقای سلامت منش - که گمان می کنم با خواندن این سطور، لبخند پهنای صورتشان را خواهد گرفت! - باز هم عین داستانش (!) از ذهن و گوشمان نمود می یافت، و ادامه کار را در پی می آورد!

به هر روی، هر چند شاید جای چندین مطلب از نوشته های نویسنده گرانقدر در این فرهنگ آثار خالی باشد، اما امیدواریم حداقل برای خود نویسنده - در صورت نیاز - راهگشا باشد، و دست اندرکاران و خوانندگان گرامی مجله «ادبیات داستانی» این نقص احتمالی را بر ما ببخشایند. چنین بادا.

الف - سالشمار زندگی نویسنده

- ۱۳۲۸ تولد در روستای «قره تپه» اردبیل
- ۱۳۳۴ مهاجرت به تهران، کرمان، همراه با خانواده
- ۱۳۳۶ سفر به «دلیجان» و آغاز تحصیل در پایه اول ابتدایی
- ۱۳۳۷ بازگشت به «تهران» و پیگیری تحصیلات از ابتدایی [در دبستان «اتابکی»] تا اتمام دوران دبیرستان
- ۱۳۴۶ نگارش اولین قصه بلند خود با عنوان «زیر دیوار سیلان»
- ۱۳۴۹ دریافت دیپلم متوسطه در رشته طبیعی از دبیرستان «اتابکی» تهران
- ۱۳۵۸ چاپ نخستین اثر خود در مجله «عروة الوثقی»
- ۱۳۵۹ تأسیس جنگ ادبی - هنری سوره «بچه های مسجد»، از انتشارات حوزه هنری
- ۱۳۶۱ سردبیر مجله «کیهان بچه ها»
- ۱۳۶۶ عضویت در ترکیب داوران گزینش کتاب سال وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تاکنون
- ۱۳۶۷ مدیر مسؤول «کیهان بچه ها»
- ۱۳۶۷ راه اندازی و اداره مجله «کیهان علمی»
- ۱۳۶۰ تا ۷۰ جایزه و مقام نخست برای نگارش «آشپانه در مه»، برگزیده سومین دوره کتاب سال به انتخاب مجله «سروش نوجوان»، به طور مشترک با دو کتاب دیگر.
- ۱۳۶۷ تا ۷۴ عضویت در هیأت نظارت بر کتابهای کودکان و نوجوانان.
- ۱۳۷۰ ساخت سریالی تلویزیونی براساس کتاب «آشپانه در مه» او

تهیه بایگانی آثار چاپ شده به دست خود نویسندگان، افزون بر آنکه کاری پسندیده به شمار می رود، مزایای بسیاری دارد. معمولاً اغلب نویسندگان، آثار چاپ شده خود را به گونه ای جامع یا حتی ناقص - بسته به حوصله و وقتشان - جمع آوری کرده، برای خود بایگانی می کنند تا نه تنها زمینه ای برای یادآوری خاطرات باشد بلکه بتوانند هنگام نیاز، با ارجاعی آسان به آنها، دست کم پیشرفت قلم خود را طی تاریخ و مدت فعالیتشان محک زده، بررسی کنند. تهیه فرهنگ توصیفی آثار نویسندگانی که در شماره های پیشین با ایشان گفت و گو شده است، جز چندتنی، افزون بر بهره گیری از منابع دیگر، در پایه نخست، با استفاده از بایگانی آثار خود نویسندگان مقدور و میسر بوده، که هم بر غنا و جامعیت بیشتر آن افزوده، هم چراغی پر نورتر فراروی محققان و پژوهشگران که قصد سیر در آثار آن نویسنده را داشته اند، گذاشته است.

امیرحسین فردی - همچنان که در اشاره گفت و گو با ایشان ذکر شد - در شمار آنهاست که چنین بایگانی آثاری فراهم نیاورده بود. مسؤولیت و کمبود وقت او نیز اجازه نمی داد که از او بخواهیم، اکنون، و با تکیه بر حافظه اش، یکی یکی شناسنامه آثار خود را جمع کند و در زمانی محدود و کم در اختیارمان گذارد. از این رو، تنها راه مانده، بهره گیری از مجلاتی چون «نمایه» کتبی همچون «کتابنامه» و «فهرست مقالات [مندرچ] در مطبوعات جمهوری اسلامی ایران» بود.

در گام نخست، معدودی از آثار او از چنین منابعی به دست آمد. اما در منابع یاد شده آثاری که برای کودکان و نوجوانان پدید آمده - به ویژه در مجله «نمایه» - کمتر فهرست شده اند. دسترسی به این منابع با یاری دست اندرکاران محترم کتابخانه های مؤسسه کیهان و دانشنامه جهان اسلام میسر شد که جای سپاس دارد. هر چند در همین کتابخانه ها نیز همه شماره های منابع یاد شده موجود نبود.

در گام بعدی، ارجاع مستقیم و بررسی ورق به ورق چند مجله ای که احتمال بیشتری در زمینه وجود آثاری از آقای فردی در آنها می رفت، راهگشا می نمود. از این رو، شماره هایی از مجله «سروش نوجوان»، «رشد» و به ویژه، همه شماره های «کیهان بچه ها» و «شاپرک» از سال ۶۱ تا ابتدای سال ۷۶، صفحه به صفحه از نظر گذشت تا اطلاعات بیشتر و شناسنامه کاملتری گرد آید. (زمان، بسیار محدود بود و گاه پس از صرف ساعاتی ورق زدن صفحه به صفحه چندین شماره از مجله ای،

۱۳۷۱ داور گروه بزرگسالان چهارمین دوره انتخاب کتاب سال «سروش نوجوان»
۱۳۷۵ مقام نخست کتابهای کودکان در زمینه دفاع مقدس از آغاز جنگ تحمیلی تا سال ۱۳۷۲ برای نگارش «یک دنیا پروانه» از سوی بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس.

ب- آثار منتشر شده در قالب کتاب

۱- برای کودکان:

- یک مشت نقل رنگی: / [قصه]

امیر حسین فردی، [تصویرگر: نیره تقوی]، تهران: ذکر (کتابهای قاصدک)، ۱۳۶۸، ج اول،
- یک دنیا پروانه / [قصه]

امیر حسین فردی [تصویرگر: فهیمه مدنی]، تهران: نشر نی، ۱۳۷۰، ج اول، ۱۹ ص، مصور (نقاشی: رنگی)، ۱۱۰۰۰ نسخه، ۳۵۰ ریال.

- یک مشت نقل رنگی / [قصه]

امیر حسین فردی [نقاشی: نیره تقوی]، تهران: ذکر (کتابهای قاصدک)، ۱۳۷۰، ج دوم، مصور (نقاشی: رنگی)، ۳۰۰۰۰ نسخه، ۱۹۰ ریال.

- گل بهار و گنجشک / [قصه]

امیر حسین فردی [تصویرگر: احمد کیلی]، تهران: کوچک جنگلی، ۱۳۷۰، ج اول، ۱۹ ص، مصور (نقاشی: رنگی)، ۲۰۰۰۰ نسخه، ۲۵۰ ریال.

- خسته نباشی گل بهار / [قصه]

امیر حسین فردی [تصویرگر: نیلوفر میرمحمدی]، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی - حوزه هنری، ۱۳۷۵، ج اول، ۱۲ ص، مصور (نقاشی: رنگی)، ۱۱۰۰۰ نسخه

- گل بهار و گنجشک / [قصه]

امیر حسین فردی، [تصویرگر: احمد کیلی]، تهران: کوچک جنگلی، ۱۳۷۱، ج دوم، ۲۰ ص، مصور (نقاشی: رنگی)، ۲۰۰۰۰ نسخه، ۳۵۰ ریال

- گل بهار و هزار چراغ روشن / [قصه]

امیر حسین فردی [تصویرگر: اکبر نیکان پور]، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی - حوزه هنری، ۱۳۷۱، ج اول، ۲۲ ص، مصور (نقاشی: رنگی)، ۲۲۰۰ نسخه، ۴۱۰ ریال.

- خسته نباشی گل بهار / [قصه]

امیر حسین فردی [تصویرگر: نیلوفر میرمحمدی]، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی - حوزه هنری، ۱۳۷۶، ج دوم، ۱۲ ص، ۶۶۰۰ نسخه، مصور (نقاشی: رنگی)، ۱۱۰۰۰ نسخه.

۲- برای نوجوانان و جوانان

- میرزا کوچک خان / [نمایشنامه]

امیر حسین فردی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی - حوزه هنری، ۱۳۶۱، ج اول، ۳ ص، ۹ نسخه.

- سیاه چمن / [قصه بلند]

امیر حسین فردی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۶،

ج اول، ۱۴۳ ص، ۵۰۰۰ نسخه، ۳۰۰ ریال.

- آشیانه در مه / [رمان]

امیر حسین فردی، تهران: نهاد هنر و ادبیات، ۱۳۶۸، ج اول، ۹۶ ص، ۵۰۰ نسخه، ۴۹۰ ریال.

- آشیانه در مه / [رمان]

امیر حسین فردی، تهران: پیام آزادی، ۱۳۶۹، ج دوم، ۵۰۰۰ نسخه، ۴۹۰ ریال.

- افسانه اصلان / [رمان]

امیر حسین فردی، تهران: پیام آزادی، ۱۳۷۵، ج اول، ۱۰۰۰۰ نسخه

- روزی که تو آمدی / [مجموعه داستان]

امیر حسین فردی، تهران: پیام آزادی، ۱۳۷۵، ج اول، ۱۰۰۰۰ نسخه

- هامون، زهکولت، و آن حوالی / [سفرنامه]

امیر حسین فردی، تهران: نشر رویش، ۱۳۷۶، ج اول، ۳۰۰۰ نسخه.

- مهمان ملائک / [مجموعه داستان براساس زندگی سردار شهید یدالله کلهر]

امیر حسین فردی، تهران: از انتشارات کنگره بزرگداشت سرداران شهید سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان تهران، ۱۳۷۶، ج اول، ۵۰۰۰ نسخه.

پ- مصاحبه ها و اظهار نظرها:

۱- دگرگونی مضامین در ادبیات داستانی (گفت و گویا امیر حسین فردی) / «کیهان»، ۱۳۶۶/۱۰/۷.

۲- اظهار نظر درباره کتاب موهن سلمان رشدی / امیر حسین فردی، سردبیر کیهان بچه ها / «کیهان»، ۱۳۶۷/۱۲/۱۳

۳- از میان کتابهای سال ۶۹ (معرفی کتابهای مناسب از نظر نویسندگان کودکان و نوجوان - امیر حسین فردی) / تهیه از: فریبا نباتی، «کیهان بچه ها»، سال ۳۶، ش ۵۹۶، ۷۰/۵/۸ صص ۱۴-۱۸.

۴- آیا انقلاب اسلامی الهام بخش شما در نوشتن بوده است؟ آیا در این زمینه برنامه ای برای نوشتن دارید؟ (دارم رمانی در زمینه انقلاب اسلامی می نویسم - امیر حسین فردی) / «کیهان هوایی»، ش ۱۰۲۰، ۷۱/۱۱/۲۸، ویژه فرهنگ و ادب، ص ۶.

۵- کتاب کودک و نوشتن برای کودکان - گفت و گویا امیر حسین فردی (مدیر مسؤول کیهان بچه ها) / «سروش»، سال ۱۷، ش ۷۶۳، ۷۸/۲۰/۱۳۷۴، صص ۸۶-۹۳.

۶- آسمان پرستاره ادبیات ما منتظر طلوع خورشید است - گفت و گویا امیر حسین فردی (داستان نویس و مدیر مجله کیهان بچه ها) / «ایران»، ۱۳۷۴/۶/۲۲

۷- (به بهانه چهل سالگی کیهان بچه ها) ترانه بهار زندگی -

مصاحبه با امیر حسین فردی، مدیر مسؤول مجله کیهان بچه ها/

کیهان، ۱۲/۱۰/۱۳۷۴

۸- (آشنایی با مسؤولان نشریات مؤسسه کیهان)-
گفت و گو با [امیر حسین فردی، مدیر مسؤول و سردبیر مجله کیهان بچه ها/

کیهان، ۸/۲/۱۳۷۵

۹- کانون بیست میلیون دل‌های کوچک در دایره محدود/
گزارش و نظر سنجی]

منیژه شعاعی [دیدگاه امیر حسین فردی درباره کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان] «کیهان هوایی»، ش ۱۱۴۹، ۵/۷/۷۴، ص ۱۲.

۱۰- (همراه با اهل قلم [نظرخواهی از] امیر حسین فردی- نویسنده) سنت و فرهنگ کتابخوانی باید تقویت شود/
امیر حسین فردی، «کتاب و کتابخوانی»، نشریه ویژه نمایشگاه بین المللی کتاب تهران، ش ۲، ۷/۲/۷۶، ص ۵.

ت- نوشته ها و مقالات

۱- عید قربان / [قصه]

امیر حسین فردی، «کیهان بچه ها» سال ۲۶، شماره ۱۵۶، ۶/۷/۶۱، صص ۲۲-۲۵.

۲- شام غریبان / [قصه]

امیر حسین فردی، «کیهان بچه ها» س ۲۶، ش ۱۶۰، ۴/۸/۶۱، صص ۹-۱۳.

۳- از کرانه کویر تا آن سوی افق / [خاطره- درباره شهید حسن شاه چراغی]

امیر حسین فردی، «کیهان» ۲۹/۱۱/۱۳۶۶.

۴- بهار و گل بهار / [قصه]

امیر حسین فردی، «شاپرک»، ویژه کودکان، ش ۳۵۸، صص ۴-۵+۸ [ضمیمه «کیهان بچه ها»، سال ۳۲، ش ۴۳۲، ۱۲/۱/۶۷]

۵- نگاهی به رمان رازهای سرزمین من [نوشته رضا برهنی] / [نقد کتاب]

امیر حسین فردی، «کیهان»، ۱۹/۳/۱۳۶۷

۶- خسته نباشی گل بهار / [قصه]

امیر حسین فردی، «شاپرک»، ویژه کودکان، ش ۳۶۰، صص ۳-۵ [ضمیمه «کیهان بچه ها»، سال ۳۲، ش ۴۳۴، ۲/۶/۶۷]

۷- گل بهار و گنجشک کوچولو / [قصه]

امیر حسین فردی، «شاپرک»، ویژه کودکان، ش ۳۶۸، صص ۴-۵+۸ [ضمیمه «کیهان بچه ها»، سال ۳۲، ش ۴۴۲، ۳۱/۳/۶۷]

۸- یاسمن و پروانه / [قصه]

امیر حسین فردی، «شاپرک»، ویژه کودکان، ش ۳۷۱، صص ۸-۱۰ [ضمیمه «کیهان بچه ها»، سال ۳۲، ش ۴۴۵، ۲۱/۴/۶۷]

۹- گل بهار و هزار چراغ روشن / [قصه]

امیر حسین فردی، «شاپرک»، ویژه کودکان، ش ۳۷۴، صص ۲-۴ [ضمیمه «کیهان بچه ها»، سال ۳۲، ش ۴۸۸، ۱۱/۵/۶۷].

۱۰- چه کسی زمین را شخم زد؟ / [قصه]

امیر حسین فردی، «شاپرک»، ش ۳۷۹، صص ۲-۵ [ضمیمه «کیهان بچه ها»، سال ۳۲، ش ۴۵۳، ۱۵/۶/۶۷].

۱۱- آن شب با زانی / [قصه]

امیر حسین فردی، «شاپرک»، ش ۳۹۸، صص ۲-۵ [ضمیمه «کیهان بچه ها»، سال ۳۲، ش ۴۷۲، ۲۷/۱۰/۶۷].

۱۲- گل بهار مهربان / [قصه]

امیر حسین فردی، «شاپرک»، ش ۴۰۷، صص ۴-۷ [ضمیمه «کیهان بچه ها»، سال ۳۳، ش ۴۸۱، ۱۵/۱/۶۸]

۱۳- چشم و گوش گل بهار / [قصه]

امیر حسین فردی، «شاپرک»، ش ۴۳۲، صص ۲-۵ [ضمیمه «کیهان بچه ها»، س ۳۴، ش ۵۰۶، ۴/۷/۶۸]

۱۴- سومین جشنواره شعر و قصه مجله «کودک مسلمان بلوچ» / [گزارش]

امیر حسین فردی، «کیهان بچه ها»، سال ۳۴، ش ۵۳۰، ۲۲/۱۲/۶۸، صص ۱۲-۱۴.

۱۵- گردنبند فاطمه / [قصه]

امیر حسین فردی، «کیهان بچه ها»، سال ۳۵، ش ۵۷۸، ۱۴/۱۲/۶۹، صص ۲۴-۲۶.

۱۶- بچه های صبرا؛ بچه های شیتلا / [سرمقاله]

امیر حسین فردی، «کیهان بچه ها»، سال ۳۶، ش ۶۴۸، ۲۷/۵/۷۱، ص ۳.

۱۷- قصه سنگ و گلوله / [سرمقاله]

امیر حسین فردی، «کیهان بچه ها»، سال ۳۶، ش ۶۵۸، ۵/۸/۷۱، ص ۳.

۱۸- دور زوایای مهتابی آن نقاش چینی / [سرمقاله]

امیر حسین فردی، «کیهان بچه ها»، سال ۳۷، ش ۶۶۷، ۸/۱۰/۷۱، ص ۳

۱۹- عقیل هم رفت / [سرمقاله]

امیر حسین فردی، «کیهان بچه ها»، سال ۳۷، ش ۶۶۸، ۱۵/۱۰/۷۱، ص ۳.

۲۰- جشن انقلاب / [سرمقاله]

امیر حسین فردی، «کیهان بچه ها»، سال ۳۷، ش ۶۷۱، ۱۱/۱۱/۷۱، ص ۳.

۲۱- (به مناسبت سالگرد فرخنده انقلاب اسلامی) زندگی دیگر / [سرمقاله]

امیر حسین فردی، «کیهان بچه ها»، سال ۳۷، ش ۶۷۲، ۱۳/۱۱/۷۱، ص ۳

۲۲- وظیفه امروز ما / [سرمقاله]

امیر حسین فردی، «کیهان بچه ها»، سال ۳۷، ش ۶۷۳، ۲۰/۱۱/۷۱، ص ۳.

- ۲۳ - نویسندگان در انتهای داستانهایشان/ [سرمقاله]
 امیرحسین فردی، «کیهان بچه‌ها»، سال ۳۷، ش ۶۷۴، ۷۱/۱۱/۲۷، ص ۳
- ۲۴ - (به مناسبت برگزاری نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران) با کتاب پرواز می‌کند/ [سرمقاله]
 امیرحسین فردی، «کیهان بچه‌ها»، سال ۳۷، ش ۶۸۴، ۷۲/۲/۲۱، ص ۳
- ۲۵ - جلال یگانه دوران/ [مقاله]
 امیرحسین فردی، «فرهنگ آفرینش»، ۱۳۷۲
- ۲۶ - حرفی برای همین امروز/ [قطعه ادبی]
 امیرحسین فردی، «کیهان»، ۱۳۷۲/۶/۲۳
- ۲۷ - روزهای فراموش نشدنی/ [سرمقاله]
 امیرحسین فردی، «کیهان بچه‌ها»، سال ۳۷، ش ۷۱۴، ۷۲/۹/۱۶، ص ۳
- ۲۸ - مسافری از این جاده گذر کرد/ [قطعه ادبی]
 امیرحسین فردی، «کیهان»، ۷۲/۱۰/۲۱
- ۲۹ - خاطره گمشده/ [سرمقاله]
 امیرحسین فردی، «کیهان بچه‌ها» سال ۳۸، ش ۷۲۰، ۷۲/۱۰/۲۸، ص ۳
- ۳۰ - حرفی برای این روزها/ [سرمقاله]
 امیرحسین فردی، «کیهان بچه‌ها»، سال ۳۸، ش ۷۲۲، ۷۲/۱۱/۱۲، ص ۳
- ۳۱ - (به مناسبت عید سعید فطر) هفتخوان زندگی/ [سرمقاله]
 امیرحسین فردی، «کیهان بچه‌ها» سال ۳۸، ش ۷۲۸، ۷۲/۱۲/۱۷، ص ۳
- ۳۲ - در جشنواره بهار/ [سرمقاله]
 امیرحسین فردی، سال ۳۸، ش ۷۲۸، ۷۲/۱۲/۲۴، ص ۳
- ۳۳ - حرفهای چهل سالگی/ [سرمقاله]
 ۱. ح. فردی، «کیهان بچه‌ها»، ویژه‌نامه چهل سالگی کیهان بچه‌ها، سال ۴۰، ش ۸۱۶، ۷۴/۱۰/۵، ص ۳
- ۳۴ - مردی از جنس آینه و آب (به مناسبت سالگرد کوچ ناباورانه شاعر بسیجی، احمد زارعی)/ [قطعه ادبی]
 امیرحسین فردی، «کیهان»، ۱۳۷۴/۱۰/۲۰
- ۳۵ - حاج آقا/ [داستان کوتاه]
 امیرحسین فردی، «اهل قلم» سال دوم، ش ۱۳ و ۱۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵، صص ۳۰-۳۲
- ۳۶ - (آفتاب در آینه‌ها) چشمهای پر از اشک/ [خاطره]
 امیرحسین فردی، «کیهان بچه‌ها» «گریه گل سرخ» ویژه‌نامه هفتمین سال رحلت حضرت امام خمینی (ره)، به کوشش ناصر نادری]، سال ۴۰، ش ۱۹۹۰، ۱۳۷۵/۳/۸، صص ۱۴-۱۵
- ۳۷ - این بار فرق می‌کرد/ [سرمقاله]
 امیرحسین فردی، «کیهان بچه‌ها»، سال ۴۰، ش ۲۰۰۶

- ۲۷/۶/۷۵، ص ۳
- ۳۸ - خاطره خوش آن کتاب کهنه/ [سرمقاله - خاطره]
 امیرحسین فردی، «کیهان بچه‌ها»، سال ۴۰، ش ۲۰۱۴، ۷۵/۸/۲۲، ص ۳
- ۳۹ - آنجا که از آن دل است/
 امیرحسین فردی، «سوره نوجوان»، ویژه‌نامه شهید حبیب غنی پور - بچه‌های مسجد، ۱۳۷۵
- ۴۰ - عشق سالهای جنگ [نوشته حسین فتاحی]/ [نقد کتاب]
 امیرحسین فردی، «ابرا»، ۷۵/۱۰/۴
- ۴۱ - پاگرد اول/ [خاطره]
 امیرحسین فردی، «رشد معلم»، سال پانزدهم، ش ۴ (پیاپی ۱۲۲)، دی ماه ۱۳۷۵، صص ۱۶-۱۸
- ۴۲ - فصلی از رمان میرزا کوچک خان/ [بخشی از رمان]
 امیرحسین فردی، «رشد جوان»، سال سیزدهم، شماره ۴ (پیاپی ۱۰۸)، دی ماه ۱۳۷۵، ص ۱۶-۱۷
- ۴۳ - هنوز حبیب، هنوز باران (به مناسبت دهمین سالگرد شهادت بسیجی نویسنده، شهید حبیب غنی پور)/ [خاطره - قطعه ادبی]
 امیرحسین فردی، «کیهان»، ۱۳۷۵/۱۲/۹
- ث - سرمقاله‌های فردی با امضا سردبیر برای کیهان بچه‌ها
- ۱ - جنگ را فراموش نکن/
 ش ۱۵۲، ۶۱/۶/۹، ص ۳+۳ ص ۲۷
- ۲ - هفده شهریور/
 ش ۱۵۳، ۶۱/۶/۱۶، ص ۳+۳ ص ۲۹
- ۳ - زنگها برای چه به صدا در می‌آیند؟/
 ش ۱۵۴، ۶۱/۶/۲۳، ص ۳+۳ ص ۲۸
- ۴ - روزهایی که در پیش داری/
 ش ۱۵۵، ۶۱/۶/۳۰، ص ۳+۳ ص ۲۸
- ۵ - روزهای مهم/
 ش ۱۵۶، ۶۱/۶/۶، ص ۳
- ۶ - فردای روشن/
 ش ۱۵۷، ۶۱/۷/۱۳، ص ۳+۳ ص ۲۷
- ۷ - ایران را مدرسه کنیم/
 ش ۱۵۸، ۶۱/۷/۲۰، ص ۳
- ۸ - در گوشم بخوان/
 ش ۱۵۹، ۶۱/۷/۲۷، ص ۳+۳ ص ۶
- ۹ - ای شمشیرها بر من فرود آید!/
 ش ۱۶۰، ۶۱/۸/۴، ص ۳+۳ ص ۶
- ۱۰ - تو را دیدم/
 ش ۱۶۱، ۶۱/۸/۱۱، ص ۳
- ۱۱ - روز تو/
 ش ۱۶۲، ۶۱/۸/۱۸، ص ۳

- ۱۲- دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم / ش ۱۶۳، ۶۱/۸/۲۵، ص ۳+۶.
- ۱۳- ایمان به خدا / ش ۱۶۵، ۶۱/۹/۹، ص ۳+۴۱.
- ۱۴- با قافله اسیران / ش ۱۶۶، ۶۱/۹/۱۶، ص ۳.
- ۱۵- چرا باید درس بخوانی؟ (۱) / ش ۱۶۷، ۶۱/۹/۲۳، ص ۳.
- ۱۶- چرا باید درس بخوانی؟ (۲) / ش ۱۶۸، ۶۱/۹/۳۰، ص ۳.
- ۱۷- چرا باید درس بخوانی؟ (۳) / ش ۱۶۹، ۶۱/۱۰/۷، ص ۳.
- ۱۸- به یاد بچه های شهر دزفول / ش ۱۷۱، ۶۱/۱۰/۲۱، ص ۳.
- ۱۹- میکروب شاه / ش ۱۷۲، ۶۱/۱۰/۲۸، ص ۳.
- ۲۰- سلام بر بهمن / ش ۱۷۳، ۶۱/۱۱/۵، ص ۳.
- ۲۱- سال پنجم انقلاب / ش ۱۷۶، ۶۱/۱۱/۲۶، ص ۳.
- ۲۲- هفته درختکاری / ش ۱۷۷، ۶۱/۱۲/۳، ص ۳.
- ۲۳- وظیفه انقلابی / ش ۱۷۸، ۶۱/۱۲/۱۰، ص ۳.
- ۲۴- سال نو مبارک / ش ۱۸۰، ۶۱/۱۲/۲۴، ص ۳.
- ۲۵- عید مستضعفین / ش ۱۸۲، ۶۲/۱/۱۶، ص ۳.
- ۲۶- شب امتحان / ش ۱۸۳، ۶۲/۱/۲۳، ص ۳.
- ۲۷- تمیز، مثل گل / ش ۱۸۴، ۶۲/۱/۳۰، ص ۳.
- ۲۸- هدیه رهبران شوروی به بچه های دزفول (۱) / ش ۱۸۶، ۶۲/۲/۱۳، صص ۳-۴.
- ۲۹- هدیه رهبران شوروی به بچه های دزفول (۲) / ش ۱۸۷، ۶۲/۲/۲۰، ص ۳.
- ۳۰- بچه های روستایی / ش ۱۸۸، ۶۲/۲/۲۷، ص ۳.
- ۳۱- مدرسه های روستایی / ش ۱۸۹، ۶۲/۳/۳، ص ۳.
- ۳۲- کار بچه های روستایی / ش ۱۹۰، ۶۲/۳/۱۰، ص ۳+۱۶.
- ۳۳- تابستان و مسجد / ش ۱۹۱، ۶۲/۳/۱۷، ص ۳.
- ۳۴- رمضان، ماه خدا / ش ۱۹۲، ۶۲/۳/۲۴، ص ۳.
- ۳۵- بچه های و کوچها / ش ۱۹۳، ۶۲/۳/۱۷، ص ۳.
- ۳۶- از مدرسه ای به مدرسه دیگر / ش ۱۹۴، ۶۲/۴/۷، ص ۳.
- ۳۷- بخوان و بخوان / ش ۱۹۵، ۶۲/۴/۱۴، ص ۳.
- ۳۸- تابستان، فصل مسافرت / ش ۱۹۶، ۶۲/۴/۲۱، ص ۳.
- ۳۹- بچه ها و ورزش / ش ۱۹۷، ۶۲/۴/۲۸، ص ۳.
- ۴۰- جهادسازندگی / ش ۱۹۸، ۶۲/۵/۴، ص ۳.
- ۴۱- ما پیروزیم / ش ۱۹۹، ۶۲/۵/۱۱، ص ۳.
- ۴۲- دروگران جوان / ش ۲۰۰، ۶۲/۵/۱۸، ص ۳.
- ۴۳- صبح پیروزی / ش ۲۰۲، ۶۲/۶/۱، ص ۳.
- ۴۴- صدام و جنایتهای تازه اش / ش ۲۰۳، ۶۲/۶/۸، ص ۳.
- ۴۵- مهر، آغازی دوباره / ش ۲۰۶، ۶۲/۶/۲۹، ص ۳.
- ۴۶- بعد از تعطیلات / ش ۲۳۳، ۶۳/۱/۲۱، ص ۳.
- ۴۷- زمانه، زمانه بدی بود / ش ۲۳۵، ۶۳/۲/۴، ص ۳+۴۵.
- ۴۸- روزهای مهم / ش ۲۳۹، ۶۳/۳/۱، ص ۳.
- ۴۹- بنای باشکوه انقلاب / ش ۲۴۰، ۶۳/۳/۸، ص ۳.
- ۵۰- تابستان، مسجد و کتابخانه / ش ۲۴۸، ۶۳/۵/۲، ص ۳.
- ۵۱- خانه انقلاب / ش ۲۴۹، ۶۳/۵/۹، ص ۳.
- ۵۲- یکوشیم تا عقب نمانیم / ش ۲۵۰، ۶۳/۵/۱۶، ص ۳.
- ۵۳- تنبیه متجاوز / ش ۲۵۶، ۶۳/۶/۲۷، ص ۳.
- ۵۴- خاطره آن روز در قلب ماست / ش ۲۶۲، ۶۳/۸/۸، ص ۳.
- ۵۵- در اتوبوس / ش ۲۶۸، ۶۳/۹/۲۰، ص ۳.
- ۵۶- بهترین هدیه / ش ۲۷۷، ۶۳/۱۱/۲۳، ص ۳.

